

ژئوتروریسم و گفتمان ضد تروریسم ایالات متحده آمریکا در نظم هزاره جدید

دکتر مجید عباسی* / صارم شیراوند** / محمد جواد فتحی***

چکیده

در فضای پساجنگ سرد، الگوی ژئوپلیتیک و عملی مقامات سیاسی و امنیتی آمریکا بر این مبنا تدوین شد که نباید فضای لازم برای ظهور تهدیدات بالقوه فراهم شود. به همین جهت گفتمان‌سازی ژئوپلیتیکی به‌عنوان ابزار اصلی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا نمود واقعی به خود گرفت و آمریکایی‌ها «اسلام سیاسی» را به‌عنوان نماد تروریسم معرفی نمودند. در این راستا گفتمان‌سازی ژئوپلیتیکی آمریکا با فعال‌سازی استراتژی جنگ پیش‌دستانه برای تحقق منافع ژئوپلیتیک یعنی مداخله‌گرایی، مبارزه با تروریسم، یکجانبه‌گرایی و منازعه ایدئولوژیک اجرایی شد که می‌توان از آن با عنوان راهبرد ژئوتروریسم نام برد. به‌عبارت بهتر، قالب‌های معنایی و گفتمانی جدیدی بعد از جنگ سرد توسط ایالات متحده جهت دشمن‌سازی و دگرسازی صورت گرفت که این مسئله به ظاهر مبارزه با خشونت و تروریسم را در سرلوحه برنامه‌های ژئوپلیتیک جهانی این کشور قرار داد. لذا سوال اصلی این پژوهش عبارت از این است که میان ژئوتروریسم و گفتمان مبارزه با تروریسم آمریکا در نظم پسا جنگ سرد چه ارتباطی وجود دارد؟ فرضیه پژوهش عبارت از این است که: «ژئوتروریسم بستر گفتمان‌سازی و مبنای سیاست راهبردی آمریکا در فضای پساجنگ سرد است که از طریق آن به مبارزه با تروریسم بنیادگرا و دشمن تمدن غرب (اسلام)، به‌عنوان دگر ایدئولوژیک خود پس از سقوط شوروی پرداخته است و از طریق آن در پی تحقق مطالبات استراتژیک خود بویژه در منطقه غرب آسیا بوده است.»

کلید واژه‌ها

ژئوتروریسم، گفتمان‌سازی، ژئوپلیتیک، تروریسم، دشمن‌سازی، هویت‌سازی.

* دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) sarem.shiravand@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شاهد، تهران، ایران

مقدمه

از قرن نوزدهم که مصادف با پیدایش مفهوم جدید کشور- ملت از یک سو و گسترش استعمار از سوی دیگر بود، مسائل ژئوپلیتیک جهانی وارد عصر نوینی شد. این عصر همراه با منازعات مختلفی بود. این منازعات مسلحانه هر چند سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد، اما عواملی چند، در قرن بیستم ابعاد تازه‌ای به این پدیده داد. سر بر آوردن جنبش‌های استقلال طلبانه یا رهایی بخش، به قدرت رسیدن بلشویک‌ها با تکیه بر جهان بینی مارکسیستی در روسیه - و سپس تکرار همین رخداد در چین - و تحولات اساسی در فناوری های جنگی، از عوامل عمده این تغییر بود. در ادامه با زوال عملی قدرت‌های استعماری کلاسیک در پی جنگ دوم جهانی، جنبش‌های مسلحانه در برخی مناطق جهان در قالب های مختلف ایدئولوژیک شروع به رشد نمودند. در ادامه، از نیمه دوم قرن بیستم، حرکت‌هایی با هدف‌ها و ایدئولوژی‌هایی به غیر از مارکسیسم به میدان آمدند. از مهم‌ترین این حرکت‌ها پیدایش رژیم اسرائیل در سال ۱۹۴۸ با الهام از مبانی ایدئولوژی صهیونیسم بود. مسلمانان انقلابی با هدف بیرون راندن رژیم اسرائیل، سازمان‌های مسلح تشکیل دادند. اما این هدف بتدریج در مکان‌های دیگری از جهان، به آرمانی جدید و بسیار بزرگتر از جمله از میان بردن سلطه غرب بر دنیا، و در نهایت، نابودی تمدن غرب منجر شد. در این ارتباط، نظرات اندیشمندان به شکل‌های جدیدی تعبیر و تفسیر شد. از دیدگاه اندیشمندانی همچون ساموئل هانتینگتون، با پایان جنگ سرد، عصر برخورد تمدن‌ها در قالب گفتمانی جدید آغاز شد. حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و پیامدهای آن که ایالات متحده و غرب از آن با عنوان کلی « جنگ با تروریسم » یاد می‌کنند، سرفصل تازه‌ای در این برخورد بود. تروریسم در این وضعیت جدید، هم انگیزه اعمال و بروز اشکال مختلف قدرت و هم نتیجه به هم خوردن موازنه قدرت و بالاخره هم بهانه‌ای برای مبارزه با قدرت‌های دیگر شد. در این ارتباط، ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از محورهای اصلی ژئوپلیتیک جهان بنا بر رویکردهای امنیتی- سیاسی و مقتضای قدرت و منافع ملی خود، بازتعریف و تفسیر دیگری از این تحولات داشت. این بازتعریف در قالب گفتمان ژئوپلیتیکی در جهت ورود به فضاهای جغرافیایی و اعمال قدرت در کشورهای منطقه غرب آسیا انجام شد. به این ترتیب، می‌توان بخشی از بحران‌های کنونی جهان پس از جنگ سرد را اغلب محصول تسلط گفتمان‌های غالب قدرت محور دانست که با جابجایی مفاهیم مورد نظر، گفتمان‌های مسلط جهانی را به وجود آورده‌اند. در این رابطه، سوال اصلی عبارت از این است که میان ژئوتروریسم و گفتمان

مبارزه با تروریسم امریکا در نظم پسا جنگ سرد چه ارتباطی وجود دارد؟ فرضیه پژوهش عبارت است از اینکه ژئوتروریسم بستر اصلی گفتمان سازی و مبنای سیاست های راهبردی آمریکایی در فضای پسا جنگ سرد است که از طریق آن به مبارزه با تروریسم بنیادگرا و دشمن تمدن غرب +اسلام)، بعنوان دگر ایدئولوژیک خود پس از سقوط اتحاد شوروی پرداخته است و از طریق آن در پی تحقق مطالبات استراتژیک خود در مناطق مختلف بویژه در منطقه غرب آسیا بوده است.

۱- پیشینه موضوع و روش شناسی

سید مهدی حسینی متین در مقاله‌ای با عنوان «مثلث استراتژیک ایران، روسیه و آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر: شکل‌گیری روابط بر محور تروریسم، نفت و ژئوپلیتیک» که در فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد پانزدهم در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است. اشاره می‌کند که تجربه عراق و حمله یکجانبه امریکا به این کشور نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها به بهانه مبارزه با تروریسم که به لحاظ ژئوپلیتیک آن را در خاورمیانه می‌دادند و پیوندهایی که این مسأله با نفت و انرژی پیدا می‌کند نشان می‌دهد که راهبرد آمریکایی‌ها در منطقه بر مبنای ژئوپلیتیک، نفت و تروریسم شکل گرفته است و در این استراتژی روسها نقش حاشیه‌ای در منطقه خواهند داشت و نوع رفتار آمریکایی‌ها با ایران نیز حول همین امور خواهد بود. رسول افضلی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «ژئوتروریسم: رویکردی جغرافیایی به تروریسم» که در فصلنامه مدرس علوم انسانی (برنامه‌ریزی و آمایش فضا)، شماره ۱ بهار ۱۳۹۰ منتشر شده است. اشاره می‌کنند که، هدف اصلی آنها بررسی ژئوتروریسم و فصل تمایز آن با تروریسم، رابطه جغرافیا با تروریسم و شاخص‌های جغرافیایی مورد توجه در بررسی مفهوم ژئوتروریسم است. فرزاد پورسعید در مقاله‌ای با عنوان «تحول تروریسم در روابط بین‌الملل» که در فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴ زمستان ۱۳۸۸ منتشر شده است. اشاره می‌کند که هدف اصلی مقاله بررسی چیستی و چگونگی تحول مفهوم تروریسم در روابط بین‌الملل است و برای این منظور، تحول عملی آن را در مناسبات بین‌المللی از قرن نوزدهم تا قرن حاضر بررسی می‌کند. این بررسی با هشت معیار انگیزه، الگوی تحلیل، سازمان‌دهی، استراتژی، تاکتیک، اهداف، سلاح مورد استفاده و قربانیان صورت می‌گیرد و در نهایت، نویسنده را به این فرضیه رهنمون می‌سازد که مفهوم تروریسم در

مرحله متأخر آن و در گذار به قرن بیست و یکم، از تروریسم بین‌المللی به تروریسم جهانی متحول شده و عامل این تحول، غیر سرزمینی شدن آن در روابط بین‌الملل است. کلای شرادر در کتاب تروریسم و ژئوپلیتیک^۱ که در سال ۲۰۱۷ توسط انتشارات آلفا در ۳۰۶ صفحه به زبان انگلیسی منتشر شده است. اشاره می‌کند که هدف اصلی وی نشان دادن رابطه میان واقعیت‌های ژئوپلیتیک و تروریسم در امور بین‌المللی است. همچنین به این موضوع اشاره می‌کند که گسترش تروریسم در افغانستان، آسیای میانه و خاورمیانه نشانه‌هایی هستند که می‌توان از آن طریق رابطه میان ژئوپلیتیک و تروریسم را تا حدود زیادی تئوریزه کرد. در کتب و مقالات دیگری مانند کتاب خروج بدون شکست: جنگ بر علیه ترور بعد از افغانستان و عراق^۲ که توسط مارک ان کاتز^۳ در سال ۲۰۱۲ نوشته و توسط انتشارات جان هاپکینز منتشر شده، کتاب ژئوپلیتیک و تروریسم مذهبی^۴ که توسط استیون رادیل^۵ در سال ۲۰۱۳ نوشته شده، در کتاب ژئوپلیتیک و جنگ با ترور^۶ که توسط کلاوس دادز^۷ در سال ۲۰۱۵ نگارش شده و سایر منابع فارسی و انگلیسی به موضوع تروریسم و ژئوپلیتیک بصورت کلی پرداخته‌اند و هیچکدام از آنها به گفتمان ضدتروریسم آمریکا در قالب ژئوپلیتیکی توجه نکرده یا بسیار کم به آن پرداخته‌اند.

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی^۸ به بررسی گفتمان ژئوپلیتیکی آمریکا نسبت به تروریسم پرداخته و نگاه سیاست خارجی این کشور نسبت به این مسئله را از منظر ژئوتروریسم تشریح می‌کند. تحقیق توصیفی-تحلیلی آنچه را که هست توصیف و تفسیر می‌کند و به شرایط یا روابط موجود، عقاید متداول، فرایندهای جاری، آثار مشهود یا روندهای در حال گسترش توجه دارد. تمرکز آن در درجه اول به زمان حال است، هرچند غالباً رویدادها و آثار گذشته را نیز که به شرایط موجود مربوط می‌شوند مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد.

¹ Clay Schrader(2017) **Terrorism and Geopolitics**, London: Publishing by Alpha edition

² Leaving without Losing: The War on Terror after Iraq and Afghanistan

³ Mark.N.Katz

⁴ The Geopolitics of religious terrorism

⁵ Steven Radil

⁶ Geopolitics and war on terror

⁷ Klaus Dodds

⁸ Descriptive

۲- منافع قدرت‌های سلطه‌گر و گفتمان متحول شده تروریسم

تروریسم به‌اختصار، به عمل خشونت‌آمیز غافلگیرکننده با هدف سیاسی علیه فرد یا افراد اطلاق می‌شود. ژئوتروریسم از دو طریق نمود می‌یابد: (۱) انجام فعالیت‌های تروریستی توسط دو یا چند گروه که مدعی حاکمیت یافتن و تصاحب قدرت سیاسی بر حوزه‌ی جغرافیایی خاصی هستند. (۲) تروریست‌آفرینی و حمایت از تروریست‌ها - رسمی و یا غیر رسمی - برای ایجاد بی‌نظمی به‌منظور حضور و بهره‌برداری استعماری از منابع طبیعی و انسانی حوزه‌ی جغرافیایی معین (افضلی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۷). عینیت بخشی به ترکیب این دو واژه در غالب محور دوم را می‌توان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و شروع جنگ در افغانستان و عراق جستجو کرد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، نو قلمروخواهی ایالات متحده آمریکا در قالب جنگ با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی شروع شد. با وجود شبهاتی که در خصوص چگونگی پدید آمدن این حوادث توسط کارشناسان مطرح شد و آن را مشکوک توصیف کردند، اما اجماع علیه جنگ با تروریسم صورت گرفت و بعد روانی آن نیز اذهان عمومی را تا حدی برای از بین بردن تروریست‌ها در افغانستان مجاب نمود. اما پس از حمله و اشغال افغانستان، نه تنها تروریسم در این کشور ریشه کن نشد و سلاح‌های کشتار جمعی نیز در عراق یافت نگردید، بلکه این امور منجر به شکل‌گیری گروه‌های تروریستی جدید از جمله داعش، النصره، جندالشام و... در عراق و سوریه و تداوم اقدامات طالبان در افغانستان گردید. با این وصف این سؤال مطرح می‌شود که چرا تروریسم به سراسر منطقه غرب آسیا و حتی فراتر از آن بسط پیدا کرد و در کشورهایی مانند عراق و سوریه روند صعودی داشت؟ پاسخ این سؤال را باید در نو قلمرو خواهی قدرت‌های بزرگ و تأمین فضای حیاتی آنها جستجو کرد که با توجه به گسترش فضای خود و در جهت تأمین منافع فضای حیاتی به سوی نقاط راهبردی جهان گام برداشته‌اند. ظهور واژه‌ی «ژئوتروریسم» در پس نو قلمرو خواهی قدرت‌های بزرگ غربی به عنوان ابزاری برای توجیه اقدامات و نیل به اهداف راهبردی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنچه مسلم است در فضای پسا جنگ سرد قدرت‌های غربی به رهبری آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و «دموکراسی سازی» در منطقه غرب آسیا در پی کسب منافع ملی و تحقق سیاست‌های راهبردی خود در قالب نظم نوین ژئوپلیتیک هستند. این سیاست‌ها را می‌توان در قالب ژئوتروریسم تحلیل نمود.

از جمله اهداف بسیار مهم ژئوتروریسم عبارتند از:

۱. تأمین فضای حیاتی مورد نیاز طرح‌های سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیکی؛

۲. پیگیری تغییر در شبکه ژئوپلیتیکی منطقه غرب آسیا و در عین حال فعال کردن دینامیک-های ژئوکالچر؛

۳. تروریست آفرینی به دلیل ثبات بخشی به تداوم حضور نیروهای غربی مخصوصاً آمریکایی در منطقه راهبردی و مهم غرب آسیا (حق پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۷۶). با پایان یافتن جنگ سرد نخستین شکافها در قطب غرب بوجود آمد. در واقع اضمحلال بلوک شرق و سنگین شدن ترازوی ژئواکونومیکی به منزله عمده ترین پهنه رقابت در گستره بین المللی، معذوریت هایی را که مانع آشکار شدن اختلافات در جبهه غرب می شد را برطرف نمود. براین اساس آمریکا در فضای پسا دوقطبی تلاش کرد تا هژمونی خود را بر متحدان غربی ادامه دهد. حفظ دایره مفهومی غرب و نشان دادن هویتی به مثابه دشمن ارزش های غرب، می تواند سرکردگی ایالات متحده را در این مبارزه تداوم ببخشد. در واقع با تلاش سیاسی و تبلیغاتی آمریکا، تروریسم بنیادگرا جایگزین خطر کمونیسم در اواخر قرن بیستم شد. همچنین باید به نحو مناسبی رابطه تئوریک میان خلاء قدرت پس از جنگ سرد و ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی وجود می داشت تا هم توان پاسخگویی به مشکلات پس از جنگ سرد را داشته باشد و هم پیچیدگی های منافع قدرت های منطقه ای را در تعامل با منافع ژئواستراتژیک آمریکا رعایت نماید و بتواند به بهترین نحو راهبرد نظم نوین جهانی را پی گیری نماید. گفتمان ژئوتروریسم مکمل اجرایی تبدیل افغانستان، عراق و سوریه به جغرافیای تروریسم است. در واقع مبارزه با تروریسم به معنای غربی در جهت اهداف آمریکا است که با این راهبرد هم پیمانان غربی خود را نیز در موضوع عراق و سوریه و مبارزه با تروریسم شریک می کند. ژئوتروریسم را می توان در تعریف رابطه بین تروریسم به مثابه یک امر سیاسی با فضا و مکان به منزله یک واقعیت جغرافیایی دانست. ژئوتروریسم هم پیامد و هم شرط وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر بود. براین اساس استفاده از موضوع مبهم تروریسم و ارجاع آن به ریشه های جغرافیای آن می توانست به نحو مطلوبی علل وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر باشد و مبارزه با این پدیده نیز مقوم تئوریک و عملی اقدامات نظامی آمریکا در سوریه و عراق و افغانستان تلقی شود. براین اساس ژئوتروریسم به بهترین نحو پاسخگوی تمامی پیچیدگی های موجود در عرصه نظام بین المللی در چهارچوب طرح ایالات متحده بوده است. (حق پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۲۷)

۴- ژئوتروریسم و عملکرد قدرت های بزرگ

در قرن ۲۱ همانند بسیاری از اعصار تاریخ بشری در معرفت شناسی دچار بحران نفوذ قدرت در تفسیر و تعبیر واژه‌ها هستیم. میشل فوکو، در «نقد قدرت»، رابطه بین اپیستمه (بنیان‌های معرفت شناختی) و قدرت را این گونه تفسیر می‌نماید: «در دوران ماقبل مدرن، نام گذاری اشیای ناظر بر ذات اشیا بوده، اما پس از عصر مدرن وضوح نام گذاری به تدریج قراردادی شد که به معنای عرف عام است». او می‌گوید: «قدرت مسلط، گفتمان مسلط را تعیین می‌کند. جامعه‌ی مدرن نیز عرف عقلا را قرارداد و هنجار نامید. اما عقلا چه کسانی هستند و عرف عقلا چیست؟ ده چنین عرفی از عصری به عصری دیگر و از مکانی به مکان دیگر تفاوت می‌کند و اتفاقاً این عرف تابع قدرت حاکم زمینی و مکانی است. بنابراین، این قدرت است که تعیین می‌کند چه کسی عاقل است و چه کسی دیوانه» (رایش، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸) و (قادری و ذوقی بارانی، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۶). به همین دلیل فوکو استدلال می‌کند که «قدرت، واقعیت را تولید می‌کند ... تمام زندگی قدرت است ... حقیقت بیرون از قدرت وجود ندارد یا فاقد قدرت نیست ... حقیقت به یمن شکل‌های مختلف اجبار تولید می‌شود و اثرات قاعده مند قدرت را حفظ می‌کند. هر جامعه‌ای نظام حقیقت و سیاست کلی خود را در مورد حقیقت دارد... سازوکارها و وسیله آن، این یا آن گفته تصویب می‌شود» (فوکو، ۱۳۷۴: ۳۹۳). به این ترتیب، قدرت در هر دوره‌ای به طور خودمختار حقیقت و واقعیت ویژه‌ی همان دوره را سامان می‌دهد. فوکو موضوع اصلی گفتمان را «حکم» می‌داند و احکام هر گفتمانی اعمال گفتمانی (مبانی فکری، عملی، ارزش‌ها، هنجارها) و همه چیز را شکل می‌دهند. بر این اساس، پدیده تروریسم نیز همچون سایر پدیده‌ها، از منظر ادراک کننده همان گونه تعریف، تفسیر، تأویل و فهمیده می‌شود که گفتمان مسلط و فضای زیست محیطی ادراک کننده اقتضا کرده است. بنابراین، تروریسم در هر گفتمانی تعریف خاص خود را دارد که البته قدرت مسلط سعی دارد ادراک و گفتمان خود را در خصوص تروریسم بر ملت‌ها و جغرافیای جهان اعمال کند. از این رو، تسری دادن مفهوم تروریسم، در همه‌ی جوانب و به همه‌ی اقدامات دفاعی و میهن پرستانه و ارائه الگوی بسیار ضعیف و ناهمگونی که نه تنها منطق حاکم بر آن همانا «گفتمان مسلط حاصل قدرت» می‌باشد (قادری و ذوقی بارانی، ۱۳۹۰: ۱۰۶)، بلکه این گفتمان در جهت گسترش اقدامات دولت‌های سلطه‌گر به ویژه آمریکا در جغرافیای جهان به ویژه خاورمیانه است.

به گمان می‌آید بر این اساس است که نوام چامسکی تروریسم را سلاح قدرتمندان می‌داند نه ضعیفان. به عقیده او، آمریکایی‌ها در دو بیست سال اخیر در جهت اخراج و نابودی ساکنان اصلی آمریکا تلاش کرده‌اند و در این میان، تاریخ اروپا فاجعه بارتر از تاریخ آمریکا بوده است. چامسکی آمریکا را به ایجاد یک شبکه تروریستی دولتی بی نظیر متهم کرده که در سراسر دنیا دست به اعمال وحشیانه می‌زند. جنگ پرزیدنت ریگان علیه نیکاراگوئه به قتل ده‌ها هزار نفر و ویرانی این کشور منجر شد. هنگامی که دادگاه بین‌المللی لاهه تصمیم گرفت آمریکا را به جرم استفاده غیرقانونی از زور - که به تعبیر چامسکی تعبیر دیگری از تروریسم است - محاکمه کند، آمریکا صلاحیت این دادگاه را برای رسیدگی به این پرونده نپذیرفت و در مورد قطعنامه شورای امنیت که کشورها را به پایبندی به قانون بین‌المللی فراخواند نیز از حق وتو استفاده کرد. حتی هنگامی که نیکاراگوئه دست به دامان مجمع عمومی ملل متحد شد، باز هم به علت رأی منفی آمریکا به نتیجه‌ای دست نیافت. چامسکی نتیجه می‌گیرد که چنین تدابیری، در جهانی که تحت سیطره زور و قدرت قرار دارد، از کارایی لازم برخوردار نیست. از این رو، تروریسم سلاح قدرتمندان است و اگر آن را سلاح ضعیفان بدانیم، سخنی به خطا گفته‌ایم. البته شاید به این دلیل است که تشکیلات عقیدتی در اختیار قدرتمندان قرار دارد که تروریسم آن‌ها تروریسم محسوب نشود و این پدیده فقط سلاح ضعیفان تلقی گردد (بی نا، ۱۳۸۶: ۷۸). چامسکی در چارچوب رویکرد رادیکال معتقد است، اگر تنها خصیصه مشترک میان تعاریف ارائه شده از تروریسم را کشتن غیرنظامیان با اهداف سیاسی بدانیم، هیچ کشوری مانند ایالات متحده آمریکا مرتکب اعمال تروریستی نشده است (قادری و ذوقی بارانی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). چامسکی همچنین می‌گوید: «تروریسم کاربرد ابزار زورگویانه برای هدف قراردادن مردم غیر نظامی در تلاش برای دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی یا غیره است». به عبارتی، این عرف و رویه شکل گرفته در چارچوب گفتمان سیاسی است که اجازه اشاعه تفکری را می‌دهد که ترور را سلاح ضعیفان علیه قدرتمندان قلمداد می‌کند. با این وجود نباید فراموش کرد جنگ قدرتمندان علیه ترور که به کشتار بیشتر غیرنظامیان می‌انجامد خود از مصادیق تروریسم است. در حقیقت جنگ منظم علیه ترور با سلاح‌های پیشرفته و مخرب بیش از جنگ‌های نامنظم تروریستی قربانی می‌گیرد (Chomsky, 2003: 189). به این ترتیب، تحت تأثیر گفتمان می‌توان از پدیده‌ای که در یک دوره زمانی که اساساً تهدید نیست، تهدید ساخت و چنان که سازه انگارانی همچون «الکساندر ونت» معتقدند نقطه عزیمت و واحد تحلیل را در خصوص تروریسم نه تروریست‌ها و

اعمال آن‌ها بلکه انگاره‌هایی قرار دارد که برساخته می‌شوند و به عنوان تهدید و «دگر» و در چارچوب الگوهای دوستی و دشمنی جلوه گر می‌گردند. در این ارتباط، تعاریف و مفهوم سازی‌های انجام شده در دو دهه اخیر در خصوص تروریسم، غیر علمی و ناکافی هستند؛ زیرا تروریسم و تروریست‌ها را با توجه به جایگاه ضد سلطه آن‌ها طرد کرده و به حاشیه می‌رانند. همچنین باید استانداردهای رفتاری غرب که آن‌ها را عنوان ملاک متمدن و تروریست قرار داده است، بازتعریف شود (Chomsky, 2003: 216). در عصر کنونی مصادیق تروریسم نیز مناقشه برانگیز شده است. به طوری که برخی از گروه‌ها و افراد، در دوره زمانی خاص به عنوان جنبش آزادی خواه و در دوره زمانی دیگر به عنوان تروریست معرفی می‌شوند. به عنوان نمونه، آمریکا در دهه ۱۹۸۰ تا زمانی که علیه شوروی وارد جنگ شده بود، از مبارزان افغانستان به عنوان مبارزان راه آزادی حمایت و تعریف می‌نمود؛ اما بعد از سقوط شوروی و به مجرد اینکه منافع آن‌ها با مبارزان به چالش برخورد، همان مبارزان آزادی خواه افغانستان لقب تروریسم گرفته و تحت تعقیب و مورد هدف قرار گرفتند (دیلمی معزی، ۱۳۷۸: ۲۰). در جغرافیای خاورمیانه کشورها، گروه‌ها و سازمان‌هایی که همسو با منافع ایالات متحده آمریکا نیستند، در قالب گفتمان ژئوپلیتیکی، تروریسم و حامی آن معرفی می‌شوند.

۵- گفتمان تروریسم در قالب خشونت سیاسی ضد سلطه

برای ایجاد یک فضای تک قطبی و مدیریت جهان، سلطه و حاکمیت یک کشور در نظام ژئوپلیتیک جهانی به تنهایی کافی نیست، بلکه سلطه تنها زمانی ظاهر و تثبیت می‌شود که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد جامعه‌ای که در آن یک دولت حامی و سلطه‌گر وجود دارد بتواند به طرق گوناگون انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد دیگر جوامع را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد. چنین عملکردها و خصوصیات اجتماعی که با ایدئولوژی حاکم بر جامعه هم‌مونیک جهانی همراه و همساز می‌گردند بلوک تاریخی را تشکیل می‌دهند که از این طریق اساس و پایه‌های نظم مد نظر خود در عرصه جهانی را بنا سازد (Dedeoglu & Bermuda, 2003: 82). کشورهایایی که قادر به تعریف قواعد و هنجارهای نظام بین‌المللی هستند می‌توانند هنجارها، ایدئولوژی و کنش خاصی را که مغایر با موقعیت سلطه آن‌ها تلقی می‌شود، تفکر و عمل تروریستی جلوه دهند و به این ترتیب دشمنان و رقیبان ضد سلطه خود را به شکل «دگر» خود و در قالب تعاریفی جدید نمایش دهند

(Townsend, 2002: 47). همچنان که جورج دبلیو بوش بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر می‌گوید: «کشور آمریکا به گونه‌ای مستحکم و با صبر و حوصله، دو هدف امنیتی را پی‌گیری می‌کند؛ در ابتدا ما به مقابله با برنامه‌ها، اردوگاه‌ها و مجموعه‌های سازمان یافته تروریستی خواهیم پرداخت. ما عدالت را در مورد گروه‌های تروریستی اعمال خواهیم کرد. دوم اینکه، ما باید به موازات جلوگیری از گروه‌های تروریستی، به مقابله با رژیم‌هایی مبادرت ورزیم که در صدد دستیابی به سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای می‌باشند؛ کشورهایی که به عنوان تهدید برای آمریکا و سایر جهان محسوب می‌شوند» (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۲).

قدرت سلطه‌گر جهانی مخالفان و دشمنانش را به عنوان مخالفان سیستم آزادی خواه بین‌الملل و «تروریست» تعریف می‌نماید. در واقع برداشت هر حکومتی از ترور و تروریسم بر اساس الگوهای دوستی و دشمنی آن شکل می‌گیرد که خود زمینه ظهور انواع دگرسازی‌ها و مصادیق برای مفهوم کلی تروریسم را فراهم می‌سازد. از میان دگرسازی‌های متفاوت و متضاد تنها قدرت مسلط و سلطه‌گر جهانی است که می‌تواند به دسته بندی تروریسم و گروه‌های تروریستی اقدام کند و ترور را در قالب خشونت سیاسی نامشروع بد و خشونت طلب معرفی نماید.

به عنوان نمونه، غرب در دهه ۱۹۸۰، شوروی را نماد امپراتوری شیطان، لامذهبی و تروریسم معرفی می‌کرد و در عوض مجاهدان افغان و عرب در افغانستان را نماد آزادی‌خواهی و ضد تروریسم. در حقیقت در دوران جنگ سرد، کمونیسم تنها و بزرگ‌ترین تهدید علیه تداوم تسلط دنیای غرب بر جهان ارزیابی می‌شد و برای آن عناوینی مانند تروریست، ضد سرمایه‌داری، ضد دموکراسی و ضد مسیحیت در نظر گرفته می‌شد. این طرز تلقی و مفهوم سازی از تروریسم در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ و به خصوص پس از روی کار آمدن رونالد ریگان و اوج‌گیری جنگ سرد و به کارگیری واژه «امپراتوری شیطان»^۱ توسط وی موجب شد تا تروریسم و کمونیسم با یکدیگر هم معنا و مترادف شوند (سلیمانی، ۱۳۸۵: ۱۸۹-۱۹۰).

پس از فروپاشی شوروی و به ویژه تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر، تروریسم و تروریست‌ها از هویت ضددینی و ضدخدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفتند. در عصر کنونی اسلام رادیکال یا بنیادگرا، بعنوان بلوک ضد سلطه غرب ارزیابی می‌شود. اسلام سیاسی، آن گونه که ساموئل هانتینگتون در کتاب چالش بین تمدن‌ها می‌نویسد، جدی‌ترین تهدید علیه

^۱ - Status of Victims

هویت و تمدن غرب پس از فروپاشی کمونیسم قلمداد می‌شود. بدین ترتیب، تنها قدرت‌های مسلط هستند که از توانایی هنجاری - فکری، مشروعیت اخلاقی و بالاخره قدرت قهری در تعیین قواعد تروریسم شناسی برخوردارند و می‌توانند «دگر» خود را به عنوان تهدید جهانی بر ساخته و برچسب تروریست به آن بزنند. فرایند برچسب‌زنی از طریق کمک نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و شورای امنیت تسهیل می‌گردد. بر این اساس فیلیپ جنکینز معتقد است: «با در نظر گرفتن نمونه عراق، لاجرم این پرسش مطرح می‌شود که آیا تروریست خواندن یک فرد، گروه یا دولت خاص در واقعیت امر اعمال و رفتار سیاسی آن را بازتاب می‌دهد یا صرفاً فرایندی سیاسی و سیاست رسانه‌ای است که قدرت‌های برتر از آن به عنوان پوشش برای برچسب زنی خود استفاده می‌کنند» (Jenkins, 2003: 166). وی به طور خاص به ایالات متحده اشاره می‌کند که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر با توسل به قدرت مقاومت ناپذیرش، دشمنان خاص خود را «تروریست» تعریف می‌کند (سلیمانی، ۱۳۸۵: ۱۹۰).

۶- ژئوتروریسم و گفتمان ژئوپلیتیکی ضد تروریسم آمریکا

در ایالات متحده آمریکا پدیده ژئوپلیتیکی تروریسم به‌عنوان یک پدیده امنیتی مهم تلقی می‌شود زیرا از دیدگاه آنها گروه‌های تروریستی بیشترین مخاطره را برای آینده سیاسی آمریکا ایجاد خواهند کرد. تروریسم به گونه‌ای در فرهنگ سیاسی آمریکا طراحی شده که به موجب آن ضرورت مقابله با هرگونه تهدید و یا مقاومت منطقه‌ای بر علیه نفوذ آمریکا را برای نهادهای آمریکایی اجتناب ناپذیر می‌سازد.

تجربه تاریخی آمریکا نشانگر این است که این کشور برای تحرک استراتژیک نیازمند «دشمن خارجی» بوده است. تروریسم به‌عنوان پدیده‌ای تلقی می‌شود که در دوران بعد از فروپاشی شوروی در برابر امنیت ملی آمریکا ظهور یافته است. در این ارتباط تروریسم ترکیب تهدیدات و فرصت‌های جدیدی را بوجود آورد که دولت بوش را وادار نمود تا به دکترین خود شرایط جدیدی ببخشد، یعنی خط مشی‌های این کشور در قبال مسائل بین‌المللی در حالت تهاجمی‌تری قرار گرفت. به عبارتی، ترکیب یکجانبه‌گرایی و تفوق ژئوپلیتیکی آمریکا، نمایی جدید از دکترین پس از ۱۱ سپتامبر به جهان نمایاند (Safaer, 2013: 16).

در غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، مبارزه با تروریسم در قالب ژئوپلیتیک گفتمانی سازماندهی شده است. براساس هرگفتمان ژئوپلیتیکی، ادراک سیاسی و امنیتی جدیدی تولید و

تثبیت می‌شود. قالب‌های گفتمانی برای مقابله و مبارزه با تروریسم، زمینه‌های هویت بخشی جامعه آمریکا را به وجود آورد. در دوران جنگ سرد، هویت ژئوپلیتیکی آمریکایی در مبارزه و تقابل ژئوپلیتیک با اتحاد شوروی شکل گرفته بود. زمانی که اتحاد شوروی فروپاشید، آمریکایی‌ها توانستند این خلأ ژئوپلیتیک را با دشمن جدیدی سازماندهی نمایند. برای مقابله با این دشمن، گروه‌های مختلف سیاسی توانستند با یکدیگر همکاری نمایند (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۱). ژئوپلیتیک نوین آمریکا از دهه ۱۹۹۰ بر اساس سه اصل؛ نخست، حفظ امنیت ملی از طریق قابلیت نیروی نظامی؛ دوم، ارتقاء توانمندی اقتصادی و سوم، توسعه دموکراسی خودخواسته در حوزه جغرافیاهای مختلف دنبال شده است (Hansen, 2013: 84-46). هر یک از این اهداف سبب مداخله‌گرایی ایالات متحده آمریکا در حکومت و حاکمیت جغرافیاهای مختلف جهان به‌ویژه جغرافیای خاورمیانه شده است. در واقع، ساختار دفاعی و امنیتی این کشور بر ضرورت مداخله‌گرایی تأکید دارد. اگر فضای بین‌المللی در شرایط آرامش، ثبات و تعادل نیز قرار داشته باشد، مداخله‌گرایی امری حتمی است. در حقیقت، آرمان ژئوپلیتیک آمریکایی همراه با «منازعه و مداخله‌گرایی» عجین شده است. در این زمینه شواهد بیانگر این است که هر نوع منازعه ژئوپلیتیکی در مناطق، جلوه‌هایی از مداخله‌گرایی را بازتولید و گسترش می‌دهد. همچنان که هانتینگتون می‌گوید: «اگر قدرت‌های بزرگ دشمن خود را از دست بدهند، دیگر موجودیتی نخواهند داشت. زیرا برای مقابله با تهدیدات داخلی و بین‌المللی، وجود دشمن مشترک اجتناب‌ناپذیر خواهد بود». وی چنین ضرورتی را براساس تجربه تاریخی امپراتوری روم بیان می‌دارد. زیرا: «در سال ۸۴ قبل از میلاد مسیح، رومی‌ها توانستند به پیروزی نهایی بر اسپارت دست یابند. آن‌ها میترادت را شکست دادند. پس از آن سالار- سردار رومی- این سؤال را مطرح کرد که کشور روم بدون دشمن چه سرنوشتی خواهد داشت. سرنوشت آن کشور کاملاً مشخص بود؛ زیرا چند سال بعد فرو ریخت» (Huntington, 1997: 28). راندل استیل نیز می‌گوید: «جنگ سرد به ما یک انگیزه آرمانی ملی می‌داد، ما بدون آن احساس می‌کنیم که در تله دشواری‌ها گیر افتاده و نمی‌توانیم راه گریزی بیابیم ... ما باید به سیاست خارجی نه در راستای گریز یا رهایی بلکه تنها برای برخورداری از ابزارهایی که راه را فرا روی ما بگشاید، روی آوریم (ویتکوف و کورمیک، ۱۳۸۱: ۹۷).

اگنیو و اتوا در باب منطق علمی ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی آمریکا معتقدند که ژئوپلیتیک آمریکایی متضمن مطالعه در باب معانی و مفاهیم متفاوت تاریخی است؛ آن هم به

گونه‌ای که روشنفکران دولتی ایالات متحده آمریکا به سیاست‌های بین‌المللی نگریده‌اند و آن را همانند جهانی تشکیل شده از مکان‌هایی ویژه، مردمان و آرمان‌های آنان خوانده‌اند (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۵۶). در این ارتباط، آمریکایی‌ها «گروه‌های اسلامی ستیزه‌جو» را به‌عنوان نماد تروریسم معرفی کردند. اقداماتی که در جنگ علیه طالبان و القاعده سازماندهی نمودند را می‌توان در این راستا مورد ملاحظه قرار داد. در چنین روندی، تروریسم به‌عنوان دشمن جدید آمریکا تلقی می‌شد. دشمنی با مسلمانان، آمریکایی‌ها را تشویق می‌کند تا هویت خود را به لحاظ سیاسی و آرمانی تعریف نمایند (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۴۹۱، مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۲). البته انتقاداتی هم در داخل و خارج ایالات متحده وجود دارد. بسیاری از انتقادات متوجه این بخش از دکتورین بود که رهبران آمریکا به دنبال ایجاد یک انقلاب در ساختار سیاست خارجی ایالات متحده می‌باشند. چنین انقلابی را می‌توان در قالب گفتمان ژئوپلیتیکی ایالات متحده مورد ملاحظه قرار داد. رویکردهای دفاعی و استراتژیک آمریکا نیز برای مقابله با چنین تهدیداتی سازماندهی شده است. در شرایط جدید، «تروریسم و گروه‌های تروریستی تهدید کننده»، مورد تأکید آمریکایی‌ها هستند. با وجود آنکه آمریکایی‌ها در دوران جنگ سرد نیز شاهد اقداماتی علیه کارگزاران و نمایندگان آمریکا بودند، اما تروریسم به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت ملی آمریکا معرفی نمی‌شد. با تغییرات ناشی از فرایند جهانی‌شدن و همچنین رشد گروه‌های ضد ژئوپلیتیک مقاومت و بنیادگرا، اتکای آن‌ها به امکانات جدید فن‌آوری و ارتباطی، و با طرح مفهوم قدرت نامتقارن، این برداشت مطرح شد که به‌رغم کوچکی و قدرت محدود این گروه‌ها از نظر عوامل قدرت متعارف، آن‌ها عملاً می‌توانند به تهدیدی جدی برای ایالات متحده تبدیل شوند. همچنانکه ظهور القاعده، طالبان، داعش و عملیات آن‌ها علیه نیروهای آمریکایی از دهه ۱۹۹۰، خطر تروریسم را بیش از پیش به بخشی از گفتمان امنیت ملی آمریکا تبدیل نمود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۷۵).

به هر حال، از دوره جرج دبلیو بوش، فرصتی ویژه برای این کشور فراهم شد تا بتواند با موانع سیاسی ناشی از اقدامات گروه‌های ضد ژئوپلیتیک مقاومت و گروه‌های رادیکال اسلامی مبارزه نماید. در این ارتباط، بین کشورهای منطقه خاورمیانه و آمریکا، اهداف مشترکی به وجود آمد؛ و آن‌ها از حمایت آمریکا بهره بردند. در حالی که جنگ آمریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳ و همچنین تأکید بر ضرورت دموکراتیک‌سازی خاورمیانه در استراتژی اجرایی بوش با واکنش کشورهای منطقه مواجه شد؛ اما گروه‌های انتقادی این سیاست آمریکا را نوعی الگوی جدید از

امپریالیسم توسعه طلب معرفی کردند(مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۵۳). رئیس جمهور آمریکا در اظهارات خود از صدام حسین، رهبر عراق به عنوان «نماد شیطان» یاد نمود. در حالی که چنین ادبیات و واژگانی در دوران جنگ سرد متوجه الگوی رفتاری شوروی سابق بود(مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۰). یعنی هنگامی که سوژه امنیتی تغییر کرد، ادبیات امنیتی و ژئوپلیتیکی هم به تبع آن سوژه دگرگون شد. همچنان که برخی کشورهای ائتلاف که ابتدا با آمریکا بر علیه صدام حسین وارد عراق شدند وقتی پی به نیت ژئوپلیتیکی آمریکا بردند در اقدامی آگاهانه عقب‌نشینی نمودند. یعنی همان طور که کشورهای خاورمیانه در برابر سیاست مبارزه با تروریسم واکنش نشان دادند، برخی قدرت‌های اروپایی نیز گفتمان تروریستی آمریکا را مورد چالش قرار داده و آن را زمینه‌ساز تهدیدات جدید برای امنیت نظام ژئوپلیتیک جهانی دانستند.

درواقع، درنگرش رهبران سیاست خارجی آمریکا، اصول‌گرایی دینی و ژئوپلیتیک مذهبی به‌عنوان زیرساخت‌های تروریسم محسوب می‌شوند. بنابراین، در راهبرد مبارزه با تروریسم، ضرورت دموکراتیزاسیون خاورمیانه اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.(Ikenberry, 2013: 10). به این ترتیب، مبارزه با تروریسم یکی از محورهای مهم گفتمان سیاست خارجی آمریکا است.

در نگاه ژئوپلیتیکی دیگر، کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی وقت جرج دبلیو بوش می‌گوید: «زمین لرزه‌ای به عظمت ۱۱ سپتامبر می‌تواند لایه‌های ساختاری سیاست‌های بین‌المللی را تغییر دهد. این دوره را نباید صرفاً یک خطر بزرگ، بلکه باید فرصتی فوق‌العاده دانست.» چارلز کراتامر از نومحافظه‌کاران برجسته نیز در این باره گفته است: «در ده سال گذشته آمریکاییان از نظر تاریخی در تعطیلات به سر برده‌اند. سردرگمی در مسیر سیاست خارجی آمریکا که پس از پایان جنگ سرد بوجود آمده بود، امروزه به پایان رسیده است و جای خود را به یک اصل سازمان‌دهنده یعنی جنگ با تروریسم داده است. اسلام بنیادگرا، جانشین فاشیسم و کمونیسم و تهدیدی علیه آمریکا شده است. امروزه آمریکا می‌تواند پس از پایان جنگ سرد، دوستان و دشمنان خود را بر مبنای حمایت یا عدم حمایت آنان از این مبارزه جدید باز شناسد(بزرگمهری، ۱۳۸۲: ۴۸ و گوهری مقدم، ۱۳۸۷: ۲۷۱).

هانتینگتون نیز در این رابطه می‌نویسد: جنگ سال‌های پس از پایان جنگ سرد با گفتمان‌های تنش‌آمیز گسترده و سردرگم درباره منافع ملی آمریکا همراه بوده است. بیشتر این سردرگمی از پیچیدگی چگونگی جهان پس از جنگ سرد تاریخی، کشمکش دوقطبی میان کشورهای دارا و ندار، بازگشت به سیاست سنتی قدرت، گسترش کشمکش‌های نژادی با بهره‌

گیری از هرج و مرج، جنگ تمدن‌ها و روندهای ستیزآمیز در راستای یکپارچگی و واگرایی می‌باشد (ویتکوف و مک کورمیک، ۱۳۸۱: ۶۳). هانتینگتون اذعان می‌کند که «بدون جنگ سرد چه ویژگی برای آمریکایی بودن است؟ اگر آمریکایی بودن به معنای پایبندی به اصل‌های آزادی، مردمسالاری، فردگرایی و مالکیت خصوصی باشد و اگر یک امپراتوری برای تهدید این اصل‌ها در میان نباشد، آمریکایی بودن چه معنی دارد و چه چیزی را می‌توان منافع ملی آمریکا به‌شمار آورد. جنگ سرد یک هویت مشترک را میان ملت و دولت آمریکا پدید آورد، پایان جنگ سرد احتمالاً منجر به کم‌توانی یا دست‌کم دگرگونی هویت ملی خواهد شد» (ویتکوف و مک کورمیک، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۱ و گوهری مقدم، ۱۳۸۷: ۲۶۷-۲۶۸). هانتینگتون از این هم فراتر می‌رود و حتی امکان فروپاشی آمریکا بر اثر فقدان دشمن را نیز مطرح می‌کند (ویتکوف و مک کورمیک، ۱۳۸۱: ۶۷).

در پی فروپاشی شوروی، زمینه بسیار مناسبی برای ابرقدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلأ، بکوشد تا اقتدار بلامنازع خود و گفتمان نشأت گرفته از لیبرالیسم را بر کل جهان گسترش دهد. بر این اساس، ساموئل هانتینگتون، نظریه جنجال برانگیز خود به نام «برخورد تمدن‌ها» را مطرح کرد. هانتینگتون پایان جنگ سرد را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن‌ها» تلقی نمود. بر اساس این نظریه، هانتینگتون بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به‌گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد. بر این اساس، پارادایم برخورد تمدنی، مسائل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی درکنار هم، درمقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند. خلاصه اینکه کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، میان تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود و درواقع درگیری‌های تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری درجهان نو است (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۰). بر این اساس، رویکرد تبارشناسانه فوکو به علوم و مفهوم‌سازی‌های مدرن در گفتمان آمریکایی و دانش تولید شده درباره تروریسم و تروریست‌ها در این گفتمان، پیوندی عمیق با مناسبات و علایق و سلایق قدرت دارد. این گفتمان یک نظام معنایی/بازنمایی خاص است که به تولید دانش از طریق زبان و تحت تأثیر ارتباط خاص با قدرت می‌پردازد. این دانش پیوند خورده با قدرت درحوزه علوم انسانی به تولید «خود آمریکایی/ غربی» در برابر «دیگری تروریست/ مسلمان» منجر شده است. گفتمان آمریکایی شیوه‌ای خاص از بازنمایی

خود و دیگری و روابط بین آنهاست. به عبارتی، گفتمان مزبور، مجموعه‌ای از گزاره‌ها و نشانه‌هایی است که یک زبان برای تولید نوع خاصی از "دانش دلخواه" ارائه می‌کند. این روند با جدی‌انگاشتن گزاره‌های خود درمقابل غیرجدی و مطرود انگاشتن گزاره‌ها و شیوه‌های غیر یا دشمن‌پیش می‌رود (هال، ۱۳۸۲: ۳۶). با این وصف، مسئله اصلی درتبارشناسی گفتمان آمریکایی درباره تروریسم/تروریست‌ها این است که چگونه این نوع ایسم و ایست‌ها به واسطه قرارگرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و مناسبات قدرت، به‌عنوان اوبژه دانش تعریف و هویت‌یابی می‌شوند. از این منظر دانشی که گفتمان آمریکایی درباره تروریسم تولید کرده است، عمیقاً و به‌طور ساختاری آغشته به ملاحظاتی و مقتضیات قدرت و منافع خود است. این رابطه قدرت و دانش تولید شده آمریکا درباره تروریسم نشان می‌دهد آنچه بر مبنای منافع و قدرت سیاسی دولتی خاص، تروریسم به شمار می‌رود، در واقع ممکن است یادآور مبارزه در راه تحقق آزادی باشد. با نگاهی گفتمانی، عیان می‌گردد که تعاریف مرسوم و مدرن آمریکایی ارائه شده درباره تروریسم برخاسته از دغدغه‌های مضیق قدرت حاکمی است که سعی در مفهوم‌سازی مدلول‌های تروریسم دارد (Falk, 2003:53).

از طرفی، آمریکا سعی نموده است تروریسم را تنها مسأله‌ای مربوط به سیاست خارجی جلوه ندهد بلکه آن را در زمره مسایل امنیت ملی قرار داده و لذا سعی در ائتلاف و اتحادسازی نماید. این مسأله سبب شده است مسأله مبارزه با تروریسم به سمت مسأله درگیری تمدنی پیش رود (Bobyk, 2001: 2). کالین پاول وزیر خارجه آمریکا (۲۰۰۰-۲۰۰۴) در این ارتباط می‌گوید: «تروریسم بین‌المللی یک تهدید چند بعدی ایجاد می‌کند و ائتلاف ما باید از تمامی ابزارهای دولتمداری برای شکست آن استفاده کند. این مبارزه یک مبارزه طولانی و سخت خواهد بود و سال‌ها در جبهه‌های مختلف ادامه خواهد یافت و مشارکت در این مبارزه جهانی بزرگ علیه تروریسم، درها را به روی ما خواهد گشود تا روابط بین‌المللی خود را تقویت کرده یا مجدداً شکل دهیم و حوزه‌های همکاری را مشخص ساخته و گسترش دهیم» (سنبل، ۱۳۸۰: ۹). با این وجود، حوادث ۱۱ سپتامبر سبب شد تا خطی مشی سلطه‌گرایانه جدیدی در راستای تأمین بیشتر منافع ایالات متحده آمریکا شکل گیرد. به‌عنوان نمونه، این حادثه فرصتی را برای تصمیم‌گیرندگان صحنه سیاست خارجی آمریکا فراهم ساخت تا حضور خود را در افغانستان که اساساً خارج از حوزه امنیتی آمریکا و در منطقه نفوذ سنتی و تاریخی کشورهای انگلستان و

روسیه در ۲۰۰ سال گذشته قرار داشت، توجیه نظامی و سیاسی کنند(گوهری مقدم، ۱۳۸۷: ۲۷۲-۲۷۳).

ایالات متحده آمریکا رویکرد دیگری در جهت تحکیم گفتمان سازی خود استفاده نموده است. اینکه در قالب نمادسازی از برخی کشورهای مستقل به عنوان حامی تروریسم یاد می‌کند. به- عنوان نمونه، در گزارش سالانه وزارت امور خارجه معمولاً از کوبا، سودان، سوریه و ایران به عنوان کشورهای حامی تروریسم در جهان نام برده شده است.

البته تناقض گفتمانی آمریکا در زمینه‌هایی از جمله؛ استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین در کشتار مردم منطقه خاورمیانه، چشم‌پوشی از جنایات صهیونیست‌ها علیه مردم فلسطین، تأسیس و حمایت از گروه تروریستی داعش و حمایت از سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به چالش کشیده می‌شود.

۱-۶- جایگاه گفتمان تروریسم در قالب دیگری و هویت‌سازی در سیاست خارجی ایالات متحده

حیات و مرگ گفتمان‌های استیلاجویانه، غالباً در سایه وجود یک غیر یا دشمن معنا و مفهوم پیدا می‌کند. از این منظر، وجود همبستگی یک دشمن یا دگر برای تأسیس مرزهای سیاسی یک گفتمان، امری حیاتی و اجتناب ناپذیر به شمار می‌رود (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۵). چنین رویکرد تئوریکی ما را به این نکته هدایت می‌کند که گفتمان لیبرال - دموکراسی غربی ناگزیر از غیریت یا دگرسازی‌های مستمر و متناوب است. دگرسازی مزبور امری ضروری برای ادامه بقای گفتمان مزبور به شمار می‌رود. در این راستا، قابل فهم است که چرا گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده در دوران معاصر که دکترین مونروئه به تدریج کنار گذاشته شد و علی‌الخصوص از اواسط جنگ دوم جهانی به بعد همواره معطوف به یک دگر خارجی بوده است.

هویت دگر خارجی در مقطعی مانند اواسط جنگ دوم جهانی (پس از حمله هیتلر به روسیه) فاشیسم و نازیسم تعریف و تحدید می‌شود؛ و کمی بعدتر، پس از شکست آلمان و ایتالیا در مقابل متفقین هویت این دگر دچار دگردیسی شده و از اروپای غربی به اروپای شرقی تغییر مکان می‌یابد و این بار کمونیسم و هویت اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دگر اصلی گفتمان لیبرال - دموکراسی غربی معرفی می‌شود (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۱-۲۴۶) و (سلیمانی، ۱۳۹۲). بر این اساس، مفهوم سازی و مصداق سازی ایالات متحده آمریکا از تروریسم و تروریست‌ها جدیدترین حلقه از زنجیره طولانی دگرسازی در سیاست خارجی این کشور به

شمار می‌رود که پس از فروپاشی شوروی در دستور کار جریان نومحافظه کار آمریکا قرار گرفت. در آغاز هزاره جدید و تحت تأثیر واقعه یازدهم سپتامبر گفتمان حاکم بر سیاست خارجی آمریکا با ادعای مقابله با تهدیدات نوظهور پس از فروپاشی شوروی در قالب استراتژی مبارزه با تروریسم تعریف شد. با این وجود، تصویر تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر، ادامه همان رویکرد دگرسازانه‌ای است که بر مبنای آن پویایی، ماجراجویی و فراملی بودن مرزهای سیاست خارجی آمریکا تنها در سایه وجود یک تهدید فراگیر جهانی معنا و مفهوم می‌یابد و دو دهه است که این نوع تهدید، تروریسم خوانده می‌شود. همچنانکه جورج بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا، در سخنرانی معروف خود برای اعلام آغاز جنگ علیه افغانستان گفت: «امروز ما اقدام خود را بر افغانستان متمرکز می‌کنیم، ولی میدان گسترده‌تر از این است. هر کشوری باید راه خود را انتخاب کند، زیرا در این نبرد سرزمین بی‌طرفی وجود ندارد.» (قادری و ذوقی بارانی، ۱۳۹۰: ۱۰۳)

تروریسم و مبارزه با آن یک کنش گفتمانی است که لیبرال - دموکراسی غربی آن را در چارچوب کلی دگرسازی رادیکال^۱ دنبال می‌کند. هویت این دگر یا غیر در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده گاه کمونیسم معرفی می‌شود و گاه به مثابه دو دهه اخیر، اسلام سیاسی به عنوان تروریسم و پیروان آن به عنوان تروریست‌ها نام گذاری می‌شوند. تاریخ سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که این کشور ضرورت و فلسفه حضور خویش در صحنه جهانی را با وجود یک رقیب یا دشمن حقیقی و یا فرضی تبیین کرده است. اگر این گفته زمانی جزئی از بافته‌های نظریه توطئه محسوب می‌شد، اما امروز یک واقعیت غیرقابل انکار است. در ایام جنگ سرد این کمونیسم بود که در ذهن امریکایی‌ها حکم یک شبخ خوفناک را پیدا کرد و تمامی حرکت‌های چپگرا و حتی آزادیبخش، از نهضت ملی نفت «مصدق»، تا حرکت استقلال طلبانه «پاتریس لومومبا» و «آلنده» با همین ترس نفوذ کمونیسم هدف قرار گرفتند. در چنین دورانی پروژه‌ی دشمن‌سازی به وسیله حضور تعارضات ایدئولوژیک میان دو قطب، محیطی پویا به مؤلفه‌های قدرت بخشیده بود، اما با پایان جنگ سرد این آموزه تجسم عینی یافت که دور شدن از جنگ دائم و فقدان دشمن دائم و تأکید بر ویژگی‌های اقتصاد لیبرال، موجبات افول قدرت ایالات متحده را پدید خواهد آورد. در فضای آشفته‌ی دهه‌ی اول قرن بیست و یکم، ایالات متحده از فقدان رقیبی جدی رنج می‌برد و همین امر از

^۱ - Radical Other Making

مهم‌ترین دلایل نومحافظه کاران برای حضور در ساختار قدرت و راه اندازی پروژه‌ی دشمن سازی بود. پروژه متأثر از این آموزه لئواشترائوس بوده که انسان ذاتاً شرور است؛ بنابراین، دولتی نیرومند برای مهار شرارت‌های انسان، ضروری است. دولت یکپارچه تنها از راه بسیج بر ضد غیر خودی‌ها به دست می‌آید. بدین ترتیب، حتی وقتی دشمن خارجی وجود ندارد باید آن را آفرید (Laura, 2003: 11). این نوع نگرش را «کنت والتز»، تئوریسین برجسته‌ی نئورئالیسم نیز به بیانی دیگر برای کاربردی کردن قدرت آمریکا عنوان می‌کند که «اگر بربرها (تهدید) وجود ندارد آن‌ها را خلق کنید» (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۵۸-۱۰۶). به این ترتیب، تهدیدها، قدرتی جدید به راهبردهای کلان و خرد ژئوپلیتیک آمریکا دادند. زیرا سیاست خارجی آمریکا حیات واقعی خود را به تهدیدها گره زده است. این تهدیدها چه در قالب کمونیسم در دوران جنگ سرد و چه از نوع بنیادگرایی اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر برای آمریکا در پیچه جهانی دیگری را گشوده است. بر این اساس، حوادث ۱۱ سپتامبر، ژئوپلیتیک جدیدی را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا خلق نمود تا در قالب مبارزه با تروریسم، فضای رقابتی جدیدی را در جغرافیای جهان به ویژه خاورمیانه ایجاد نماید. این ژئوپلیتیک جدید بار دیگر آمریکا را در ساختار ژئوپلیتیکی جهانی در رأس هرم قرار داد تا سلطه خود را بر بخش‌های مهم کره زمین تداوم بخشد.

جنبه دیگر مفهوم سازی گفتمان غربی از تروریسم بحث هویت سازی از دگر است. هویت سازی در قالب مجموعه‌ای از بینش‌ها و نشانه‌هایی است که یک زبان برای تولید نوع خاصی از «دانش دلخواه» ارائه می‌کند. این روند با جدی انگاشتن گزاره‌های خود در مقابل غیر جدی و مطرود انگاشتن گزاره‌ها و شیوه‌های غیر یا دشمن پیش می‌رود (هال، ۱۳۸۲: ۳۶). بر این مبنا، علت چرخش‌های معنایی و زبانی غربی‌ها درباره هویت و ماهیت تروریست‌ها مشخص می‌شود. به عنوان نمونه، چرخش زبانی - معنایی غرب از ماهیت ضد خدا و لامذهبی تروریسم قبل از فروپاشی شوروی به هویت دینی - مذهبی بعد از فروپاشی شوروی قابل تأمل است. به عبارتی، غرب در دهه ۱۹۸۰، در نظام معنایی و دانش تولید شده خود، نظام کمونیستی و شوروی را به عنوان نماد و سمبل امپراتوری شیطان، لامذهبی و تروریسم معرفی می‌کرد و در عوض مجاهدین افغان و بازیگران بعدی جریان طالبانیستی در افغانستان را به عنوان آزادیخواهی و ضد امپراتوری شیطان (امپراتوری شوروی) تلقی می‌کرد. در واقع، در دوران جنگ سرد، کمونیسم به عنوان بزرگ‌ترین و مشخص‌ترین تهدید علیه تداوم تسلط دنیای غرب بر جهان ارزیابی می‌شد و برای

آن عناوینی مانند تروریست، ضد دموکراسی، ضد مسیحیت و غیره ساخته می‌شد. این سبک و سیاق معناسازی و فرایند تولید دانش درباره دگر اصلی آن زمان غرب یعنی شوروی، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ و علی‌الخصوص پس از روی کار آمدن رونالد ریگان و اوج گیری جنگ سرد و به کارگیری واژه امپراتوری شیطان^۱ توسط وی ادبیاتی را خاطرنشان می‌ساخت که تروریسم و کمونیسم را با یکدیگر هم‌نشین می‌ساخت (White, 2005: 73). به این ترتیب، بعد از فروپاشی شوروی و به ویژه سیطره گفتمان مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر، تروریسم از پوسته هویتی کمونیستی و لامذهبی خود دور شده و هویت نوینی تحت عنوان «بنیادگرایی اسلامی» به خود می‌گیرد. چنین مناسبتی (رابطه قدرت و دانش تولید شده غرب درباره تروریسم) نشان می‌دهد آنچه بر مبنای منافع و قدرت سیاسی دولتی خاص، تروریسم به شمار می‌رود در واقع ممکن است یادآور «مبارزه در راه تحقق آزادی» باشد (Falk, 2003: 53). همچنین، هیچ مبنایی برای حق یا نا حق بودن این معانی تعریف نشده است. حق بودن این مفاهیم توسط غرب تعریف می‌شود و دیگران آن را به کار می‌برند.

با این وصف، تلاش زبانی برخی مقامات ایالات متحده برای رهانیدن مفهوم سازی علمی خود از اتهام انفعال در برابر قدرت، معنادار می‌شود. به عنوان نمونه، جرج شولتز، وزیر وقت خارجه آمریکا، در سال ۱۹۸۴ در یکی از نطق‌های خود در این خصوص یادآور شد: «وقتی ما روی تعریف خودمان درباره تروریسم به توافق می‌رسیم، تمایز تروریسم و ضد تروریسم روشن است. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که تحریف زبان موجب تیره و تار شدن شناخت ما از تروریسم گردد. ما تفاوت تروریست‌ها از رزمندگان آزادی را می‌دانیم و وقتی به دنیا می‌نگریم در تشخیص و تفکیک آن‌ها از یکدیگر مشکل نداریم» (Shultz, 1985: 3).

بنابراین، یکی از اثرات حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر فضای بین‌المللی، ایجاد شدن گفتمان هویت و امنیتی شدن آن در سراسر جهان می‌باشد. بعد از این حوادث هویت آمریکا در مقابل هویت تروریست‌ها معرفی شد. یعنی ارزش‌های آمریکا مورد هدف تروریست‌ها تعریف شد. هویت دیگران در حاله‌ای از تهدید امنیتی تصور گردید. در این ارتباط، جمله معروف جورج بوش: «در جنگ با تروریسم یا دیگران با ما هستند یا علیه ما» نشان دهنده نگاه هویتی و ژئوپلیتیک جدید آمریکا بود. این نگاه ژئوپلیتیک به دنبال ایجاد ساختاری جدید بر اساس ارزش‌های آمریکایی بنا شد. همچنان‌که، گفتمان تغییر رژیم در خصوص ماهیت تهدیدزای

^۱ - Evil Empire

برخی کشورهای منطقه خاورمیانه شکل گرفت. به این ترتیب، نظام ژئوپلیتیک جهانی رویکرد جدیدی به خود گرفت این رویکرد در چارچوب مضامین ایدئولوژیک و هنجاری خود را نشان داد.

به این ترتیب، بازیگران قدرتمند نظام جهانی سعی دارند هویت داخلی خود را در گستره جهانی پخش نمایند. همچنان که ایالات متحده آمریکا گفتمان مبارزه با تروریسم، حقوق بشر و دموکراسی خواهی را در سرلوحه برنامه‌های ژئوپلیتیک خود قرار داده است. این گفتمان‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جلوه بارز تبلیغات کشورهای غربی شد. یعنی هویت غربی و آمریکایی وارد صحنه ژئوپلیتیکی کشورهای مختلف و خاورمیانه گردید. همچنین، این گفتمان‌ها تاحدودی توانستند امنیت را برای هویت آمریکایی و غرب و ناامنی و منازعه را در جغرافیای جهان در حال توسعه یافته به ویژه در غرب آسیا به ارمغان آورند.

نتیجه‌گیری

در دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا برای خود یک دشمن مشخص بنام شوروی و ایدئولوژی کمونیسم تعریف کرده بود، لذا تعریف منافع و تهدیدات هم به شکل گفتمان دوگانه و تقابلی انجام می‌شد؛ اما با فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰، این عامل از میان رفت. با این حادثه، سیاست خارجی آمریکا با نوعی بحران هویت مواجه شد. حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییرات عظیم و سریع در گفتمان ژئوپلیتیک آمریکا بوجود آورد که شاخصه اصلی آن مبارزه با تروریسم بود. گفتمان ژئوپلیتیکی در مورد تروریسم بیش از آنکه به اصل و هویت این پدیده مرتبط باشد، با اهداف سیاسی و امنیتی غرب گره خورد. حوادث ۱۱ سپتامبر، باعث تولد نگاه جدید دنیای غرب و ایالات متحده به پدیده تروریسم در جغرافیای جهان به ویژه منطقه خاورمیانه گردید. این دیدگاه نو، تحولی در تعریف تروریسم در سطح جهانی ایجاد کرد و آن را در قالب ژئوتروریسم مطرح نمود، که بیش از آنکه مطابق با اصل جرم باشد، برخاسته از اهداف سیاسی و توسعه طلبی است. در همین ارتباط، مهمترین شرایط ذهنی مبارزه با تروریسم، تئوری برخورد تمدن‌ها بود که از سوی ساموئل هانتینگتون به عنوان یک نو محافظه‌کار مطرح شد. بر اساس نظریه برخورد تمدن‌ها، آینده دنیا به سمتی خواهد رفت که تمدن‌ها با یکدیگر در تضاد قرار خواهند گرفت و مهم‌ترین تضاد، بین اسلام و غرب خواهد بود. بدین ترتیب با خلق این دشمن فرضی نظریه برخورد تمدن‌ها به مرحله اجرا نزدیک‌تر شد. شایان توجه است که

گفتمان ژئوپلیتیک جدید، نه تنها کلیه مبارزات مردمی را به عنوان تروریسم تلقی می‌کند، بلکه هرگونه مبارزه برای استقلال و بر علیه اشغالگران که قبلاً طبق قوانین مصوب سازمان ملل متحد مجاز و مشروع بوده است، تروریسم به حساب می‌آورد. دیدگاه مزبور باعث ایجاد نوعی از تضاد و تعارض زیربنایی در نگرش به تروریسم و تعریف جرم تروریستی میان کشورهای شمال و جنوب و یا جهان غرب و جهان سوم، به ویژه کشورهای عضو سازمان همکاری های اسلامی و نیز کشورهای عضو جنبش عدم تعهد شده است و مبارزه با این پدیده را پیچیده تر ساخته است. همچنانکه با گذشت نزدیک به دو دهه از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، راهبرد امنیت ملی و ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا همچنان بر مبارزه با تروریسم بنا شده است. این حوادث از چند جهت ژئوپلیتیک نوین آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

الف) ژئو تروریسم مبنای شکلگیری راهبردهای سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا شد؛ بر این اساس منطقه ژئوپلیتیک غرب آسیا کانون رشد و توسعه تروریسم شناخته شد.

ب) باز تعریف آمریکا از ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی انجام و فرصت برای تثبیت سلطه این کشور فراهم گردید.

ج) پیوند امنیتی بین منافع آمریکا و نظام ژئوپلیتیک جهانی قرار گردید؛ بدین معنا که این کشور بدون توجه به خواست‌های ژئوپلیتیک جهانی مثل روسیه، چین و اتحادیه اروپا، سعی نموده برداشتها و گفتمان نوین خود را از تهدید به تمام ساختار نظام ژئوپلیتیکی جهانی تعمیم دهد و طبق آن با برخی کشورهای مخالف خود- که به آنها عنوان یاغی و محور شیطانی داده بود مانند عراق- وارد جنگ و عملیات نظامی شود. به این ترتیب، ژئوپلیتیک آمریکا از راهبرد و گفتمان مهار و بازدارندگی (در دوران یعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۹۰) و ابهام راهبردی (از ۱۹۹۰ تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) به راهبرد و گفتمان ژئوپلیتیکی حمله و جنگ پیشگیرانه تغییر جهت یافت. همچنان که در این زمینه به افغانستان و عراق به بهانه‌های مختلف تروریسم و سلاح هسته‌ای حمله شد.

د) ارزش‌های گفتمان ژئوپلیتیک آمریکایی مورد چالش واقع شدند؛ یعنی هویت آمریکایی هدف تروریست‌ها معرفی شد و هویت دیگران در قالب تهدید امنیتی معنا یافت. برای مقابله با چنین شرایطی، نخبگان آمریکایی تلاش نمودند تا فرهنگ رفتاری و نظام باورهای جامعه آمریکا را دگرگون نمایند. این امر نیازمند بازسازی جنگ سرد جدیدی بود که براساس آن آمریکا بتواند هویت درونی خود را بازسازی نماید. تحقق چنین هدفی جز با گفتمان ژئوپلیتیکی

دشمن سازی امکان پذیر نبود. به این ترتیب، بسیاری از نخبگان آمریکایی بر ضرورت وجود دشمن تأکید داشتند. این امر، در روند حوادث ۱۱ سپتامبر ایجاد و گسترش یافت. همچنین در این زمینه هویت اسلامی و مذهبی جغرافیای خاورمیانه در جهت منافع گروه‌های قدرتمند غربی تحریف و مورد تهمت تروریستی واقع شد.

ه) آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آن را بعنوان خطری جهانی ترسیم و تلاش نمود آن را تهدیدی برای همه کشورها و ثبات بین‌المللی قلمداد کند. آمریکا با گفتمان تروریسم، در پی هویت سازی ژئوپلیتیکی نوینی بود که نشان می‌داد آمریکا به دنبال ساختار جدیدی در نظام ژئوپلیتیک جهانی است تا خود محور یک طرف واقع شده و دیگران را حول محور خود گرد آورد. هرچند به نظر می‌رسد گفتمان تک محوری آمریکا درباره تروریسم که اغلب هم هویت دینی مسلمانان را در برمی‌گیرد همراهان جدی را در جهان و منطقه خاورمیانه نیافته است. زیرا تعریف واحدی از تروریسم و گروه‌های تروریستی مورد توافق وجود نداشته است. به عبارتی متغیر بودن ویژگی‌ها و تعاریف گفتمان ژئوپلیتیکی تروریستی و وابسته بودن این گفتمان و تعاریف به قدرت‌های جهانی و غربی، سبب شده است تا تعاریف تروریسم به منافع و سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ وابسته باشد. همچنان که کشورهای مخالف گفتمان غربی تروریستی در قالب معنایی مختلف از جمله محور شیطان، با برجسب تروریستی بودن مواجه می‌شوند.

به نظر می‌رسد ژئوتروریسم به نحو مناسبی پاسخگوی مطالبات استراتژیکی آمریکا در دوران گذار کنونی خواهد بود. طالبان، سازمان القاعده و گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق همچون داعش و جبهه النصره نقش اساسی در اجرایی کردن این طرح را داشته‌اند. سیاست دوره گذار آمریکایی، افغانستان، عراق، سوریه، لبنان، یمن، لیبی و... را به منزله جغرافیای تروریسم در دوره گذار ژئوپلیتیکی برگزیده است و ژئوتروریسم نیز مبنای سیاست گفتمانی آمریکا در مبارزه با تروریسم تشکیل می‌دهد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- افضلی، رسول و امیری، علی (۱۳۹۰). «بنیادهای شناخت شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های پست مدرن در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۷، پاییز.
- افضلی، رسول و همکاران (۱۳۹۰). «ژئوتروریسم: رویکردی جغرافیایی به تروریسم»، مدرس علوم انسانی - برنامه‌ریزی و آمایش سرزمین، دوره پانزدهم، شماره یک، بهار.
- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۴). «عراق و تنها ابرقدرت»، ترجمه سروش نجات، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۸.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۲). «سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه کاران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۹۹ و ۲۰۰.
- بی‌نا (۱۳۸۶). تاریخ کاربرد اصطلاح تروریسم و مشکلات تعریف آن، ترجمه سید غلامرضا تهامی، در تروریسم و حقوق بین‌الملل، تهران: مؤسسه اندیشه سازان نور.
- حق‌پناه، جعفر و محمد رحیمی (۱۳۹۰). ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه غرب آسیا، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- دیلمی معزی، امین (۱۳۷۸). «روندهای کلان نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم»، ره آورد سیاسی، شماره ۲۰.
- رایش، والتر (۱۳۸۱). ریشه‌های تروریسم، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ سلیمانی، رضا (۱۰ فروردین ۱۳۹۲). «نقدی واسازانه بر مفهوم سازی گفتمان غربی از تروریسم»، به نقل از درگاه مطالعات تروریسم.
- سلیمانی، رضا (۱۳۸۵). «آشفتگی معنای تروریسم»، فصلنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۴.
- سنبل، نبی (۱۳۸۰). «استراتژی آمریکا در جنگ علیه تروریسم»، ماهنامه نگاه، شماره ۱۹، بهمن.
- فوکو، میشل (۱۳۷۴). حقیقت و قدرت، ترجمه بابک احمدی، به نقل از: «سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقد پسامدرن»، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز
- قادری، روح اله و ذوقی بارانی، کاظم (۱۳۹۰). «نقدی بر مبانی نظری و عملی سیاست ضد تروریستی آمریکا». مجله سیاست دفاعی. سال نوزدهم. شماره ۷۶. پاییز. صص ۱۰۱-۱۵۲

- گوهری مقدم، ابودر (۱۳۸۷). «مروری بر تغییر پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش»، **مجله راهبرد یاس**، شماره ۱۶، زمستان، صص ۲۵۸-۲۸۰
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۸). «برخورد تمدن‌ها یا برخورد نظام سلطه»، **فصلنامه انقلاب اسلامی**، سال پنجم، شماره ۱۶، بهار.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). «چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه‌های گفتمانی داخلی»، **فصلنامه سیاست**، سال ۳۷، شماره ۲، صص ۱۵۳-۱۹۰
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۷). «تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۸). **تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل**، تهران: نشر قومس.
- ویتکوف، یوجین آر. و مک کورمیک، جیمز (۱۳۸۱). **سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا**، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هال، استوارت (۱۳۸۲). **غرب و بقیه: گفتمان و قدرت در مجموعه مقالات دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی**، ترجمه حسین راغفر، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- هانینگتون، ساموئل (۱۳۸۴). **چالش‌های هویت در آمریکا**، ترجمه محمود رضا گلشن پژوه و دیگران، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷). «نظریه گفتمان»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال اول، شماره دوم.

ب) منابع انگلیسی

- Bobyk, Blair & Moore, Peter (2001). *Summery Of Key Points On Trends in U. S. Foreign Policy*, Canadian Center for Foreign Policy Development , April 12.
- Cmmisky, Naam ())))) Hggemyyy rr vvvvlll: *Amrriaa's Global Quest For Global Dominace*. New York: Henry Holt and Company.
- Dedeogklu, Beril & Bermuda,q (2003). *Triangle: Comparing Official Definitions of Terrorist Activity & quot; Terrorism and Political Violence*, Vol.15, No.3 (Autumn).
- Falk ,Richard A (2003). *A dual Reality: Terrorism against state and terrorism by the state in Charles W. Kegley Jr. (Ed), The New Global Terrorism: Characteristics Causes, Controls*, (Prentice Hall)
- Jenkins, Philip (2013). *Images of Terror: what we can and cant know about terrorism*, New York: Aldine de Gruyter.
- Ikenberry, G. J (2011). "eee ddd ff Noo-Ceeeervtt ive momttt "" vvvvlll , 66 (1): 7-22.

- Hansen, Birthe (2012). Unipolarity and middle East. Richmond, Surrey: Curzon Press.
- Shultz, George P (1985). "Terrorism and the Modem Word" October 25, 1984, Speech, Department of State Bulletin, No. ۴۴, December.
- Safaer, A (2013). nnn tee Nccssiiy ff eee-emptinn,, pppppppn Jorr nll ff International Law, 14 (2): 209-26.
- Townsend, Charles (2002). Terroris: Avery short Interosuction, (Oxford: Oxford university press..
- rrrr zz zzzzz (3333)o oocotratt”a aa iii ggtoo oo odlyV VI O OOObrr.
- White, Jonathan R (2005). Terrorism and Homeland Security: an Introduction, Wadsworth Publishing.

